



# فهرست

- فصل ۱. پیش به سوی قلعه! ۷
- فصل ۲. سنگ ازدها ۱۴
- فصل ۳. باز هم ازدها! ۲۱
- فصل ۴. کرم ۲۵
- فصل ۵. یک کاری بکن! ۳۰
- فصل ۶. یک دوست جدید ۳۶
- فصل ۷. یک خواب عجیب ۴۱
- فصل ۸. تمرین پرواز ۴۷
- فصل ۹. زمزمه‌ها ۵۵
- فصل ۱۰. داستان کرم ۶۰
- فصل ۱۱. صدایی در شب ۶۷
- فصل ۱۲. یک نقشه‌ی محرمانه ۷۱
- فصل ۱۳. مشکل در تونل ۷۷
- فصل ۱۴. گیر افتادن! ۸۱
- فصل ۱۵. غافلگیری کرم ۸۷
- فصل ۱۶. این تازه شروع کار است ۹۱



## پیش به سوی قلعه!

دریک سرباز شاه را که سمت او می‌آمد، ندید. داشت توی زمین مزرعه‌شان دنبال پیاز می‌گشت. پیاز سفید و تپلی را کشید بیرون. کرمی روی آن راه می‌رفت. دریک از کرم نمی‌ترسید؛ او پسر یک مزرعه‌دار بود. از وقتی یادش می‌آمد پدر و مادرش داشتند در سرزمین بزکن پیاز می‌کاشتند. او هم باید تا آخر عمر از زمین پیاز بیرون می‌کشید، چه می‌خواست چه نمی‌خواست.